

کلنل پسیان وناسیونالیسم انقلابی در ایران

کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران

نویسنده
استفانی کرونین

مترجم
عبدالله کوثری



تشریفات
تهران
۱۳۹۴

سرشناسه:	کوثری، عبدالله، ۱۳۲۵-
عنوان و پدیدآور:	کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران؛ گردآوری و ترجمه‌ی عبدالله کوثری.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:	۱۴۴ ص.
شابک:	ISBN 978-964-209-020-4
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
یادداشت:	بخشی از کتاب حاضر ترجمه‌ی مقاله‌ی زیر به قلم استفانی کرونین است: <i>An Experiment in Revolutionary Nationalism...</i>
موضوع:	پسیان، محمدتقی، ۱۳۰۹-۱۳۴۰ ه. ق.
موضوع:	ملی‌گرایی - ایران.
موضوع:	ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ه. ق. - جنبش‌ها و قیام‌ها.
شناسه‌ی افزوده:	کرونین، استفانی Cronin, Stephanie
رده‌بندی کنگره:	DSR ۱۴۶۵ / ۰۷۵۲۰۴۵ ک ۹
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵ / ۰۷۵۲۰۴۵
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:	۳۴۰۰۴۵۹

فهرست مطالب

با سپاس از
دکتر سهراب یزدانی

پیش‌گفتار
به قلم عبدالله کوثری

..... ۷

ناسیونالیسم انقلابی در عمل
قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در مشهد
فروردین-مهر ۱۳۰۰
به قلم استفانی کرونین
ترجمه‌ی عبدالله کوثری

..... ۱۳

رساله‌ی دفاعیه
شرح حال کلنل به قلم خودش

..... ۸۷

نشان صلیب آهن به ماژور محمدتقی‌خان
مجله‌ی کاوه

..... ۱۰۱

ژاندارمری ایران
به قلم محمدتقی‌خان پسیان

..... ۱۰۳

تلاش برای کشاندن خراسان به سوی شوروی
در سال ۱۲۹۹

به قلم ولادیمیر لئانیدوویچ گنیس
ترجمه‌ی آبتین گلکار

..... ۱۰۷

نمایه

..... ۱۳۵

کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران

نویسنده	استفانی کرونین
مترجم	عبدالله کوثری
چاپ اول	بهار ۱۳۹۴
تیراژ	۱۵۰۰ نسخه
مدیر هنری	حسین سجادی
حروف‌نگار	نادیا وحدانی
لیتوگرافی	امین‌گرافیک
چاپ متن و جلد	صنوبر
صحافی	سپیدار

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۲۰-۴
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشر ماهی

تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰
www.nashremahi.com

پیش‌گفتار

به قلم عبدالله کوثری

روزی از روزهای پاییز سال ۱۳۴۱ بود که برادرم حمید وقت غروب به اتاق مشترکمان آمد و با سرافرازی تمام کتابی را روی میز گذاشت و گفت: «عبدالله، بین چی گیر آوردم.» نگاهی به کتاب انداختم. قطع رقیعی داشت با جلد ضخیم سرمه‌ای‌رنگ که معلوم بود جلد اصلی نیست و کار صحاف است. نه عنوانی، نه نام نویسنده و ناشر. پس بازش کردم: انقلاب بی‌رنگ یا قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، نوشته‌ی سید علی آذری.

فریادی از شگفتی و شادی.

من و حمید شاید نام کلنل محمدتقی‌خان را جسته‌گریخته شنیده بودیم و در کتاب‌های مربوط به جنبش مشروطه و رویدادهای بعد از فتح تهران چیزی درباره‌ی او خوانده بودیم، اما نخستین بار بود که کتابی مستقل درباره‌ی قیام کلنل به دستمان می‌رسید. حمید آن کتاب را از کتابخانه‌ی عموی دوستی وام گرفته بود. کتاب آذری برای نوجوان شانزده‌ساله‌ای که من بودم به‌راستی موهبتی بود. در آن ایام دو کتاب گرانقدر احمد کسروی، تاریخ مشروطه و تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان، را خوانده بودم و هنوز حماسه‌ی مقاومت تبریز و دلیری‌ها و جانبازی‌های ستارخان و حسین‌خان باغبان و دیگران همچون سمفونی شکوهمندی در ذهنم طنین‌انداز بود. بدیهی است در چنان احوالی آشنایی با چهره‌ی مردی چون کلنل، آن هم در کتابی که بیش از هر چیز در پی برانگیختن عواطف و هیجانات خواننده است، و افزون بر آن خواندن شعرها و ترانه‌های عارف،

حاصلش چیزی جز شیفتگی نمی‌بود. یادم هست که در طول چند ماه کتاب را چند بار خواندم و نیز به یاد دارم که گاه در خلوت خود می‌نشستم و به عکس کلنل که با آن قامت رشید و نگاه ژرف‌نگر کنار چنار کهنسالی ایستاده بود چشم می‌دوختم و گاه نیز به آن سر بریده با چشمان بی‌نگاه اما سخنگو و بسیار سخنگو خیره می‌شدم و به مردی فکر می‌کردم که از یک سو در نظامیگری چنان لیاقتی از خود نشان می‌دهد که در سن سی سالگی به درجه‌ی کلنل (سرهنگ تمام) می‌رسد و از سوی دیگر زبان‌های خارجی و نواختن پیانو را می‌آموزد و اشعار لامارتین و تاگور را ترجمه می‌کند و نامه‌هایش را با شعر متنبی و فردوسی و دیگر شاعران آرایه می‌بندد.

باری، چنین بود که سیمای کلنل محمدتقی‌خان، جدا از واقعیت یا اهمیت جنبشی که رهبری کرد، همچون نماد میهن‌دوستی و شهادت و معصومیتی سیاه‌وش‌وار در جان من جایگیر شد و هنوز نیز در چشم من از چهره‌های محبوب تاریخ معاصر این سرزمین است.

تا آن‌جا که می‌دانم، در سال‌های دهه‌ی ۱۳۴۰ کتاب آذری یگانه مأخذ در مورد قیام کلنل بود. اما این کتاب که اول بار در سال ۱۳۲۹ منتشر شد، کتاب جامعی نیست و با آن حجم عظیمی که در چاپ‌های بعد پیدا کرد حتی شرح کاملی از رویدادهای شش ماه قیام کلنل بیان نمی‌کند و اصولاً، چنان‌که اشاره کردم، بیش از هر چیز برای برانگیختن عواطف و جلب همدردی خواننده نوشته شده.

در سال ۱۳۵۲ نشر سحر جزوه‌ی مختصری را که جمعی از دوستان و هواداران کلنل در سال ۱۳۰۶ در برلین منتشر کرده بودند تجدید چاپ کرد. در سال‌های بعد از انقلاب، چند کتاب محتوی اسناد معتبر و شرح کاملی از رویدادهای دوران قیام منتشر شد که تصویری جامع‌تر و واقعی‌تر از کل ماجرا و اهمیت تاریخی و سیاسی آن در اختیار ما نهاد. مشخصات این کتاب‌ها را در یادداشت‌های خانم کرونین، شماره‌ی ۳، خواهید یافت. چنان‌که خواهید دید، تاریخ انتشار این کتاب‌ها به دو تا سه دهه‌ی قبل برمی‌گردد و احتمال این‌که نسل جوان امروز این کتاب‌ها را بشناسد و به آن‌ها دسترسی داشته باشد زیاد نیست. شاهدی بر این گفته این‌که در چند سال اخیر در گفت‌وگو با جوانان کتابخوان مشهد دریافتیم که بیش‌ترشان حتی نام کلنل محمدتقی‌خان را نشنیده‌اند، حال آن‌که

اینان بی‌گمان یک بار هم که شده به آرامگاه نادر سر زده‌اند و مزار کلنل را در گوشه‌ای از باغ نادری دیده‌اند.

از این‌روی بود که وقتی نشر ماهی ترجمه‌ی مقاله‌ی بلند خانم استفانی کرونین را به من پیشنهاد کرد، با اشتیاق پذیرفتم. انگیزه‌ی من برای ترجمه‌ی این مقاله نخست علاقه و احترام به شخص کلنل بود و دیگر این‌که نوشته‌ی خانم کرونین، با حجم اندکی که دارد، از همه‌ی منابع موجود درباره‌ی قیام کلنل سود جسته و، دور از داوری‌های یک‌سویه، شرحی دقیق از شخصیت خود کلنل و ویژگی‌های قیام او و اهمیت این رویداد در تاریخ معاصر و در کل حرکت ناسیونالیسم ایرانی به دست داده است. به منظور تکمیل این مقاله، دوستان من در نشر ماهی پیشنهاد کردند چند سند معتبر نیز در این کتاب بگنجانیم، از جمله رساله‌ی دفاعیه به قلم خود کلنل و نیز مقاله‌ای که درباره‌ی ژاندارمری ایران برای مجله‌ی کاوه نوشته است. همچنین مقاله‌ای درباره‌ی تلاش‌های دولت شوروی برای اخلاص در خراسان و کشاندن این ایالت به دامان خود، به قلم ولادیمیر لئانیدوویچ گنیس. این مقاله برای آشنایی با اوضاع خراسان پیش از ورود کلنل به این ایالت سودمند است و در عین حال ماهیت نیروهای مسلحی را نشان می‌دهد که بعد از به‌قدرت‌رسیدن کلنل و رژیم ژاندارم در خراسان به مخالفت با او برخاستند و در نهایت هم به تشویق و تحریک نخست‌وزیر مملکت، یعنی قوام‌السلطنه، در جنوب و شمال ایالت به غارت و ترکانازی روی آوردند و عرصه را بر او تنگ کردند و سرانجام سردار جوان را کشتند و سر از تنش جدا کردند. از مترجم ارجمند، آبتین گلکار، که این مقاله را از زبان روسی ترجمه کرد و نیز از پژوهشگر فرزانه، کاوه بیات، که مقاله را خواند و برخی اصلاحات و توضیحات سودمند بر آن افزود تشکر می‌کنم.

امید من این است که نسل جوان امروز با خواندن این کتاب با رویدادی مهم در تاریخ صد سال اخیر و نیز با سیمای نجیب و دوست‌داشتنی یکی از پاکبازترین دوستداران وطنمان آشنا شود.

از خواننده اجازه می‌خواهم این مقدمه را با شعری که در سال ۱۳۴۲ به یاد کلنل و در توصیف صحنه‌ی شهادت او سروده‌ام به پایان ببرم. این شعر، هرچه هست، کلام از دل برآمده‌ی نوجوانی هفده‌ساله است در سوگ و ستایش مردی که ایران را عاشقانه دوست می‌داشت و همچون بسیاری از دوستداران این وطن قدرناشناخته ماند و جوان کشته شد.

در تیرگی و ظلمت شب ماه خفته است

روی از زمین به عشوه‌ی دیرین نهفته است

افتاده سایه‌های غم‌آلود و پر ز درد

بر دره‌ی کبود و بر تپه‌های زرد

بر دشت‌های سرد.

دود است و آتش است به بالا و پست‌ها

خون است و ناله است و گره کرده دست‌ها

هر دم صفیر و ناله‌ی تیری رسد به گوش

هر دم فتد ز پای دلیری ولی خموش

افتاده از خروش.

او بر فراز تپه و دشمن به زیر پای

هر دم فتد یکی ز دلیران او ز پای

دشمن فزون و یار وفادار او کم است

پایان این ستیز خدایا چه مبهم است

شادی است یا غم است؟

در دیده‌اش ز دود سیاه خون دویده است

فریادها به ماتم یاران کشیده است

پیچد به زیر گنبد گیتی صدای او

لرزد به خویش خصم ز بانگ رسای او

گوید صدای او:

ماند به صدر صفحه‌ی تاریخ نام ما

جام حقیقت است رفیقان به کام ما

در کوی عشق بیم ز جان غیر ننگ نیست

جان را به راه هستی جانان درنگ نیست

پروای جنگ نیست.

ما روی جز به مادر میهن نمی‌کنیم

پروای از فزونی دشمن نمی‌کنیم

مردیم و پیش خصم کمر خم نکرده‌ایم

پروای توپ و «جیش معظم» نکرده‌ایم

سر خم نکرده‌ایم.

همچون خدای جنگ به سنگر نشسته است

مردانه پشت دشمن غافل شکسته است

او را دگر به غیر تنی چند یار نیست

واندر سرش هوای گریز و فرار نیست

مرگ است و عار نیست.

اکنون ز پای جمله‌ی یاران فتاده‌اند

بر تپه آن گروه دلیران نمانده‌اند

تنها هم اوست مانده به جای و به پای خویش

دارد نظاره گاه به پیش و قفای خویش

بیند فنای خویش.

خاموش و سرد و بیهده گشته سلاح‌ها

برمی‌کشد به حسرت آن‌ها چه آه‌ها

دشمن ز راه می‌رسد اکنون شتابناک

آید گلوله‌ای ز قفا و آن جوان پاک

غلطد به روی خاک.

کم‌کم سپاه روز به شب چیره می‌شود

چشمش بر این صحیفه‌ی خون خیره می‌شود

خون است و خامشی است به دشت و به کوهسار

و ز داس شوم مرگ به هر گوشه و کنار

مانده‌ست یادگار.

ناسیونالیسم انقلابی در عمل
قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد
فروردین - مهر ۱۳۰۰

به قلم استفانی کرونین
ترجمه‌ی عبدالله کوثری

آن جا به روی تپه‌ی خونین و سهمناک
افتاده است مرد دلیری به روی خاک
در سینه‌اش هنوز دلی مهر پرور است
در خون او سیاهی فردا مصور است
خاموش و بی سر است.

شنبه، ۲۳ آذر ۱۳۴۲

تاریخ تأسیس سلسله‌ی پهلوی در ایران را معمولاً از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ آغاز می‌کنند. اما در بهار و تابستان سال ۱۳۰۰ قدرت نوپای رضاخان در تهران به سبب حضور رژیم ژاندارم به فرماندهی کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد آماج تهدیدات سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی شده بود. رویدادهای مشهد بنا بر دلایل بسیار شایان توجه است. نخست از آن روی که این رویدادها ماهیت کشمکش میان رضاخان و سایر گرایش‌های سیاسی را که با کودتای اسفند ۱۲۹۹ آغاز شد و تنها با تحکیم دیکتاتوری نظامی-سلطنتی در ۱۳۰۴ پایان پذیرفت، روشن می‌کند و به طور اخص نشان می‌دهد که در دوره‌ی بلافاصله بعد از کودتا پایه‌های قدرت رضاخان تا چه حد سست بوده است. دوم این که واقعه‌ی خراسان جنبه‌ی مهمی از پویایی درونی ارتش ایران را در زمان تأسیس آشکار می‌کند و تصویری گویا از یکی از افسران آن دوران به دست می‌دهد و روند شکل‌گیری فردی، سیاسی و فکری این افسر را پی می‌گیرد. به رغم نقش مهم ارتش در آن ایام، تا امروز یگانه افسری که سیمایش در تاریخ آن سال‌ها نمودی منحصربه‌فرد داشته شخص رضاخان بوده است. ارائه‌ی تصویری جامع‌تر از یک افسر ارشد دیگر و نیز ترسیم برخی از ویژگی‌های مهم گروه افسران به طور کلی، به ما کمک می‌کند به ارزیابی متعادل‌تری برسیم و ببینیم رضاخان تا چه حد می‌توانسته نماینده‌ی این جمع باشد و همچنین دریابیم ظرفیت سیاسی بالقوه‌ی ارتش در اوایل کار او چگونه بوده است. سوم این که رویدادهای مشهد، خاصه با توجه به نیروی مخالفی که پدید آورد، برخی از مشکلات ملازم با ساختن

دولت در خاورمیانه را بر ما آشکار می‌کند. سرانجام این‌که قیام کلنل پسیان به خودی خود نیز شایان توجه است. برخلاف سایر جنبش‌های رادیکال منطقه‌ای، مثل جنگلی‌ها در گیلان^۱ یا شیخ محمد خیابانی و مازور ابوالقاسم لاهوتی در تبریز^۲، ما می‌توانیم گزارشی کم و بیش روز به روز از حیات درونی رژیم مشهد به دست دهیم و چگونگی روند روابط آن را با حکومت مرکزی تصویر کنیم. بدین‌سان تصویری بی‌همتا از ناسیونالیسم انقلابی ایران در عمل به دست خواهیم آورد.^۳

نام کلنل پسیان برای مورخان ایران آشناست و در همه‌ی نوشته‌هایی که به استقرار حکومت پهلوی پرداخته‌اند، اشاراتی به این نام می‌یابیم. با این‌همه، اهمیت نقش سیاسی او و ویژگی جنبشی که به رهبری او برپا شد چنان‌که بایست درک نشده است. با توجه به علاقه‌ای که نسبت به سایر شخصیت‌های رادیکال ربع آخر قرن سیزدهم شمسی نشان داده می‌شود، این بی‌توجهی مایه‌ی شگفتی تواند بود. نارضایتی روزافزون از خاندان پهلوی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی زمینه‌ای مناسب بود برای برداشتن پرده‌ی فراموشی از چهره‌هایی که می‌توانستند پیشگام جنبش مخالفت معرفی شوند. در پی انقلاب ۱۳۵۷، آن دسته از مبارزان ضد سلطنت پهلوی در اوایل قرن چهاردهم شمسی که شهدای اسلام به شمار می‌آمدند، مثل میرزا کوچک‌خان و سید حسن مدرس، به جایگاه والایی رسیدند و تصویرشان بر تمبرهای پست نقش بست و خیابان‌ها به نامشان شد. اما کلنل پسیان همچنان ناشناخته مانده است و تاکنون کسی در پی آن نبوده که قیام مشهد را در متن تاریخ عمومی آن دوران بگنجاند. در دوران پهلوی، از آن‌جا که نیروهای مخالف ارتش را پایگاه استوار سلطنت می‌شمردند، نسبت به افسرانی که در جناح مخالف بودند توجه و همدردی نشان نمی‌دادند و نگرش جمهوری اسلامی به پسیان هنوز در ابهامی نمایان باقی مانده است. جمهوری اسلامی هرچند انتشار اسناد مربوط به این رویداد را مجاز شمرده، هنوز از آن فاصله می‌گیرد و اکراه دارد از این‌که پسیان را با همه‌ی حیثیت انقلابی خدشه‌ناپذیرش، شهید راه مبارزه با شاهان به شمار آرد. و این قاعدتاً از آن‌روست که جنبش پسیان هیچ عنصر اسلامی متمایزی در بطن خود نداشت و آنچه دوران کوتاه قدرتمداری او را مشخص می‌کرد سکولاریسم بود.

در سال ۱۳۰۰، رضاخان که با کودتا به قلمرو قدرت سیاسی پا نهاده بود،

با مشکلی دوگانه روبه‌رو شد. او می‌بایست برتری خود را در آنچه از دولت باقی مانده بود، خاصه حکومت و نیروهای مسلح، تثبیت بکند و همزمان با آن اقتدار مرکز را در سراسر کشور بگستراند. در نتیجه‌ی سقوط تدریجی و کندگذر سلسله‌ی قاجار و گرایش‌های مرکز‌گرای که پیامد انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول بود، در سال ۱۳۰۰ ایران به منزله‌ی یک واحد سیاسی در آستانه‌ی فروپاشی بود. عناصر عشیرتی و منطقه‌ای بار دیگر قدرت گرفته بودند و در مرکز جز شاهی ضعیف و حکومتی درمانده چیزی بر جا نمانده بود. سال‌های جنگ شاهد پیشرفت سریع جنبش ناسیونالیستی بود و نفرت از ناتوانی و فساد سرآمدان سنتی حاکم در همه‌جا دامن می‌گسترده. در این میان چیزی که بیش‌تر مایه‌ی نگرانی بود پیدایش حرکتی در ایالات بود که با تحولات سیاسی تهران مخالفت می‌ورزید؛ از جمله جنبش شیخ محمد خیابانی در تبریز و کوچک‌خان در گیلان. هرچند خطر خیابانی دموکرات با سرکوب جنبش او در ۱۲۹۹ از میان برخاسته بود، جنگلی‌ها و کمونیست‌ها در سراسر تابستان ۱۳۰۰ در گیلان فعالیت می‌کردند.

رضاخان با کودتای نظامی پایگاه خود را در تهران تحکیم کرد و کانون حامیان اصلی او از همان زمان تا سال‌ها بعد ارتش، یا دقیق‌تر بگوییم گروه دوستانش در دیویزیون قزاق، بود. اما برتری او حتی در خود ارتش بی‌معارض نبود و مهم‌ترین پایگاه مخالفانش را گروه افسران ژاندارمری دولتی* تشکیل می‌داد. این افسران که سرشار از روحیه‌ی مشروطه‌خواهی بودند و به گرایش ناسیونالیستی شدید شهرت داشتند، درست نقطه‌ی مقابل دیویزیون قزاق به شمار می‌آمدند که از دیرباز نماینده‌ی ارتجاعی‌ترین گرایش‌ها در جامعه‌ی ایران بود.^۴ رضاخان برای تثبیت برتری خود، هم در ارتش و هم در رژیمی که بر گرد ارتش شکل می‌گرفت، ناچار بود از استقلال، جاذبه و اعتبار ژاندارمری بکاهد و این امر تا حد زیادی در طول سال ۱۳۰۰ به انجام رسید.^۵ قلع و قمع رژیم ژاندارم در مشهد و ازمیان برداشتن افسر ناسیونالیست فره‌مند فرمانده آن، که بدیلی بالقوه برای رهبری توانست بود، گامی اساسی در آن راه بود.

اگرچه خصومت میان ژاندارمری و دیویزیون قزاق در طول انقلاب مشروطه و جنگ اول جهانی دیرینه و عمیق بود، دست‌زدن به کودتای سوم اسفند همکاری

* Government Gendarmerie؛ صفت دولتی برای متمایزکردن این نیرو از ژاندارم خزانه‌داری است که مورگان شوستر، خزانه‌دار کل، برای پیشبرد کار خود تأسیس کرده بود. م.

محدود این دو نیرو را ضروری می‌کرد. آن‌گاه که عدم اعتماد دیرین میان قزاق‌ها و ژاندارمری به سبب مخالفت هر دو نیرو با سلطه‌ی بی‌معارض انگلستان که در قرارداد ۱۹۱۹ تصریح شده بود، تا حدودی تعدیل یافت، ژاندارم‌ها در تدارک مقدمات کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان شرکت جستند. مشارکت ژاندارمری در این مرحله تأثیری قاطع در پیروزی کودتا داشت و آنان به پاداش این همکاری به مقامات مهمی در حکومت جدید دست یافتند و در ایالات نیز از قدرت بسیار برخوردار شدند. واقعیت این است که برخی عناصر ژاندارمری با انگیزه‌ی خودجوش نجات میهن نقشه‌هایی برای کودتا داشتند، اما رضاخان با دست‌زدن به عمل بر ایشان پیشی جست.^۶

در چند ماه بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، زمانی که هنوز سیدضیاء بر سر قدرت بود، قدرت سیاسی ژاندارمری و گسترش تشکیلات آن به اوج خود رسید. در پایتخت، افسران ژاندارم به مقامات حساسی چون فرمانداری نظامی و وزارت جنگ رسیدند و با اعلان حکومت نظامی در بسیاری از ایالات، افسران ژاندارم قدرت را به دست گرفتند و در مرکز برخی ایالات همزمان با تهران به خُرده‌کودتاهایی دست زدند. مثلاً در کرمانشاه ماژور محمودخان پولادی^۷ صارم‌الدوله، والی ایالت، را بازداشت کرد و تحت‌الحفظ به تهران فرستاد. در مشهد نیز کلنل محمدتقی‌خان پسیان به همین ترتیب والی خراسان، قوام‌السلطنه، را بازداشت و او را روانه‌ی تهران کرد.^۸

محمدتقی‌خان پسیان در سال ۱۳۰۹ ه.ق. (۱۸۹۲ م.) در تبریز و در خاندانی سرشناس از مهاجرین زاده شد. پدران او بعد از شکست ایران از روسیه، که به امضای عهدنامه‌ی فاجعه‌بار ترکمانچای در ۱۲۴۳ ه.ق. (۱۸۲۸ م.) انجامید، از قفقاز به ایران مهاجرت کردند، چراکه زندگی تحت حکومت بیگانه را تاب نمی‌آوردند.^۹ پدر و نیاکان پدری‌اش از نزدیکان رجال متنفذ، از جمله میرزاتقی‌خان امیرکبیر^{۱۰}، بودند که در زمانی که عباس‌میرزا ولیعهد برای نوسازی قشون تلاش می‌کرد، وزیرنظام آذربایجان بود. خاندان پسیان، مثل بسیاری از خاندان‌های مهاجر، بنابر سنتی دیرین از اهل نظام بودند. عموی او، ژنرال حمزه‌خان پسیان، از افسران ارشد قزاق بود و بسیاری از جوانان هم‌نسل محمدتقی‌خان در این خاندان بعد از تشکیل ژاندارمری به این تشکیلات پیوستند. از جمله‌ی اینان می‌توان از پسرعموی او حیدرقلی‌خان پسیان نام برد که بعدها از

افسران ارشد ارتش نوین رضاخان شد و دو پسرعموی دیگر، یکی علی‌قلی‌خان و دیگر غلامرضاخان*، هر دو از شهدای قیام ناسیونالیستی برضد انگلیسی‌ها در شیراز به سال ۱۲۹۵ شمسی بودند.

در تبریز که آن روزها کانون تبلیغ افکار و فعالیت‌های مشروطه‌طلبان بود، محمدتقی «از سنه‌ی ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ [قمری] ابتدا در منزل و مکتب و سپس چند ماه در اولین مدرسه‌ی آن شهر که به اسم لقمانیه معروف بود، به تحصیل فارسی و عربی و منطق و مقداری علوم جدید و السنه‌ی خارجی»^{۱۱} پرداخت.

در سال ۱۲۸۶ شمسی، در سن پانزده‌سالگی برای ادامه‌ی تحصیل عازم تهران شد و در همان سال در مدرسه‌ی نظام ثبت‌نام کرد. او پنج سال در این مدرسه آموزش دید و هنوز یک سال به پایان دوره‌ی آموزشی مانده، بنابر فرمان وزارت جنگ، با رتبه‌ی نایب‌دومی به قوای ژاندارمری دولتی پیوست. بعد از دو سال خدمت، به درجه‌ی سلطانی (سروانی) ترفیع یافت، اما در این دوره به سبب فساد مقامات و ناتوانی ایشان در تأمین بودجه‌ی لازم، از جمله حقوق او و افرادش، همواره با مشکلات فراوان دست‌به‌گریبان بود. زمانی که در قزوین در مقام معاون باطالیان (گردان) خدمت می‌کرد، از این شکایت داشت که در طول شش ماه فقط «دو ماه حقوق گرفته که یک ماه آن را هم به زیردستان مساعده دادم».^{۱۲} مأموریت بعدی او خدمت در مقام معلم و مترجم در مدرسه‌ی صاحب‌منصبان ژاندارمری در یوسف‌آباد تهران بود و سپس در مقام فرمانده گروهان و آجودان مترجم مأمور راه همدان شد. محمدتقی‌خان در همدان و بروجرد^{۱۳} فعالانه در نبرد با راهزنان و اشرار شرکت جست و نشان شجاعت دریافت کرد. آن‌گاه برای ادامه‌ی آموزش در مدرسه‌ی صاحب‌منصبان ژاندارمری به تهران بازگشت. همزمان با آغاز جنگ جهانی اول، محمدتقی‌خان که به‌تازگی به درجه‌ی ماژور ترفیع یافته بود، در مقام فرمانده باطالیان به همدان اعزام شد.

جنگ جهانی اول ایران را عرصه‌ی تقابل سیاسی و نظامی میان ناسیونالیست‌های

* نویسنده به اشتباه غلامرضاخان را پسرعموی کلنل محمدتقی‌خان معرفی کرده، اما خود کلنل در رساله‌ی دفاعیه می‌گوید: «افلاً با یستی به خاطر برادر و پسرعموی شهیدم از من دلجویی می‌شد.» می‌دانیم که علی‌قلی‌خان پسر ارشد عموی کلنل، ژنرال حمزه‌خان، بوده، بنابراین برادری که کلنل از او یاد می‌کند غلامرضاخان است. در سایر منابع نیز غلامرضاخان را برادر کلنل محمدتقی‌خان دانسته‌اند. رک: سید علی آذری، کلنل محمدتقی‌خان پسیان؛ غلامحسین میرزاصالح، جنبش محمدتقی‌خان پسیان. در این متن از این پس این لغزش نویسنده را اصلاح می‌کنیم. م.

** در متن انگلیسی یزد آمده که اشتباه است. م.

ایرانی تحت حمایت آلمان و عثمانی و نیروهای متفقین، یعنی انگلستان و روسیه، کرد. در این هنگامه، نیروی ژاندارم تکیه‌گاه نظامی مبارزان ناسیونالیست بود و بخصوص گروه افسران نماینده‌ی این تشکیلات در تحولی سریع و ژرف به رادیکالیسم سیاسی گراییدند.^{۱۲} افسران ژاندارم نقشی اساسی در تدارک مقدمات مهاجرت ناسیونالیست‌ها و نمایندگان مجلس از تهران بر عهده گرفتند. همچنین در برابر حملات قشون روسیه از حکومت موقت مستقر در غرب ایران دفاع کردند و به یک رشته کودتا در غرب ایران دست زدند و شهرهای بزرگ این منطقه را در دفاع از آرمان ناسیونالیست‌ها تسخیر کردند و مقامات متفقین را از آن شهرها بیرون راندند.

ماژور پسیان در یکی از این کودتاها، که در آبان ۱۲۹۴ صورت پذیرفت، نقش اساسی داشت؛ همچنان‌که پسرعمو و برادرش، که هر دو افسر ژاندارم بودند، در شیراز به کودتایی مشابه دست زده بودند. در همدان بخشی از قوای قزاق ایران در تپه‌ی مصلا، نقطه‌ی استراتژیک مسلط بر شهر و مشرف به خانه‌ی نایب‌کنسول آلمان، مستقر شده بود. همدان برای ناسیونالیست‌ها اهمیت فراوان داشت، زیرا در میانه‌ی راه تهران به مرز عثمانی قرار گرفته بود و قشون روسیه هم به آن دسترسی داشت. پسیان که فرمانده ژاندارمری این شهر بود، دفاع از آن را ضرورتی قاطع می‌شمرد. پس در ۳۰ آبان ۱۲۹۴ تصمیم به خلع سلاح قزاق‌ها گرفت و خود در رأس قوای ژاندارم به مصلا حمله کرد. بعد از درگیری‌ای کوتاه و نه‌چندان شدید، قزاق‌ها تسلیم شدند و سلاح‌های خود را تحویل دادند. آن‌گاه ماژور پسیان با سخنانی سرشار از شور میهن‌دوستی قزاق‌ها را تشویق کرد که برای دفاع از استقلال ایران به ژاندارم‌ها بپیوندند. ظاهراً بخشی از قوای قزاق اونیفورم ژاندارمری به تن کردند و به باطالیان همدان پیوستند و بقیه نیز پراکنده شدند.^{۱۳} قوای ژاندارم به فرماندهی پسیان پایگاه خود را در همدان تقویت کردند و موجودی بانک شاهی را به منظور تأمین منابع مالی برای ادامه‌ی مقاومت مصادره کردند و دو کنسول روسیه و انگلیس را از شهر بیرون راندند. برای کوئن، کنسول انگلیس، به‌راستی دشوار بود که به‌رغم حضور دو افسر سوئدی که اسماً مافوق پسیان بودند، بر نقش تأثیرگذار او در آن ماجرا تأکید کند. کوئن همچون بسیاری از مخالفان پسیان در سال‌های بعد، خصایل فردی پسیان را ستایش می‌کرد. او چنین نوشت: «شخصیت ممتاز پسیان» او را بدل به خطرناک‌ترین مردان می‌کند،

چرا که او «این استعداد را دارد که اعتماد دیگران را جلب کند، شجاعتی بی‌حد، توانایی فکری تردیدناپذیر که... به او امکان می‌دهد بدل به قهرمان ملی شود».^{۱۴} کوئن در مورد خطر پسیان برای منافع بریتانیا چندان مطمئن بود که درخواست کرد همه‌ی اقداماتی که در غرب ایران برای سرکوب ناسیونالیست‌ها صورت می‌پذیرد به طور اخص این شخص را هدف بگیرد.^{۱۵}

ژاندارمری همدان با اعزام ژاندارم‌ها از سایر شهرهای غرب ایران تقویت شد و حکومت موقت ملی از پایگاه خود در قم به همدان عقب نشست. ماژور پسیان همراه با یک افسر ژاندارم دیگر، ماژور عزیزالله‌خان ضرغامی، نیروهای مدافع همدان را در مقابل پیشرفت قشون روسیه بسیج کرد، اما قوای روسیه، هم به سبب شمار بیش‌تر و هم به علت برخورداری از سلاح‌های بهتر، بر نیروهای مدافع برتری داشتند و بعد از چند برخورد ژاندارم‌ها به‌ناچار عقب نشستند. ناسیونالیست‌ها بار دیگر عقب‌نشینی کردند و این بار به کرمانشاه رفتند. قوای پشتیبان ایشان به رهبری پسیان، که اکنون مسئول دفاع از کل منطقه بود، در چند جا از پیشروی قشون روسیه جلوگیری کردند، اما بار دیگر به‌ناچار عقب نشستند.^{۱۶} ناسیونالیست‌ها سرانجام از مرز گذشتند و به قلمرو عثمانی پناه بردند. به هنگام عقب‌نشینی از کرمانشاه، افت روحیه و پراکندگی نیروهای سیاسی و نظامی ناسیونالیست‌ها روز به روز نمایان‌تر می‌شد. پسیان خود علل ناکامی ناسیونالیست‌ها را «عدم اتحاد و تذبذب و تردید و عدم صمیمیت هیئت‌رئیس و احزاب مختلفه و فقدان اسلحه»^{۱۷} می‌دانست.

پسیان، آزرده از رفتار بعضی همقطاران «بی‌حقیقت و دورو»^{۱۸} از خدمت کناره‌گیری کرد و برای معالجه [ی ورم کبد] و زخم‌های خود به آلمان رفت. در مرداد ۱۲۹۵، حمله‌ی دول محور ناسیونالیست‌ها را یاری کرد تا بار دیگر در کرمانشاه مستقر شوند. اما این استقرار نیز کوتاه و قرین آشوب بود و سرانجام به سقوط حکومت موقت انجامید و این سقوطی همیشگی بود. در این احوال پسیان به ایران بازگشته بود و خود شاهد این هزیمت بود و بعد از این واقعه هم دوباره به برلین بازگشت.^{۱۹} او عقیده داشت مسئولیت این شکست نه با بیگانگان که برعهده‌ی هموطنان اوست و عامل نهایی ضعف و فتور را در خود ایران باید سراغ گرفت.

کمی پیش از این ماجرا، در سال ۱۲۹۵، ناسیونالیست‌ها در واقعه‌ای که

بی‌گمان تأثیری ژرف بر پسیان نهاد اقتدار خود را در شیراز از دست داده بودند. در ایام مهاجرت ناسیونالیست‌ها از تهران، قوای ژاندارم به فرماندهی ماژور علی‌قلی‌خان پسیان و با حمایت حزب دموکرات فارس شهر شیراز را در اختیار گرفتند. علی‌قلی‌خان پسرعموی محمدتقی‌خان بود و برادر محمدتقی‌خان، سلطان غلامرضاخان، نیز در رهبری کودتا شرکت داشت. افراد ژاندارم و دموکرات تا فروردین‌ماه ۱۲۹۵ شیراز را، که مهم‌ترین شهر جنوب بود، در حمایت از ناسیونالیست‌ها حفظ کردند، اما سرانجام در هجوم قوای عشایر به سرپرستی قوام‌الملک، رئیس ایلات خمسه‌ی فارس*، مقاومت ایشان درهم شکست. قوام‌الملک در شیراز دست به سرکوب بی‌رحمانه زد و بخصوص در رفتار با ژاندارم‌های ناسیونالیست نهایت قساوت را پیشه کرد. ماژور علی‌قلی‌خان و سلطان غلامرضاخان پسیان بر آن شدند تا خود را به عشایر متحد خود در تنگستان، در کرانه‌ی خلیج فارس، که هنوز هوادار آلمان بودند، برسانند. اما تلاش ایشان ناکام ماند. این دو افسر برای آن‌که به دست دشمن اسیر نشوند، روبه‌روی هم ایستادند و به هم شلیک کردند. علی‌قلی‌خان در دم جان سپرد، اما غلامرضاخان زخمی شد و کمی بعد در بیمارستان مسمومش کردند و به قتل رساندند و این ظاهراً به فرمان فتح‌الملک، افسر ژاندارم هوادار متفقین، بود که بعد از تسخیر شیراز به فرمان قوام‌الملک فرماندهی قوای ژاندارم را به دست گرفته بود.^{۲۰} بعد از این واقعه، نام علی‌قلی‌خان پسیان در مقام شهید و نماد مبارزه با انگلیسی‌ها آوازه‌ی بسیار یافت.

بسیاری از افسران ژاندارم به تبعید رفتند. بیش‌ترشان راهی استانبول شدند و تنی چند از جمله محمدتقی‌خان پسیان برلین را برگزیدند. در برلین، پسیان آموزش نظامی خود را ادامه داد، نخست در نیروی هوایی و سپس در قسمت پیاده. همچنین به برخی فعالیت‌های فکری و فرهنگی و سیاسی روی آورد. او شرح زندگانی خود را با عنوان سرگذشت یک جوان وطن‌دوست و نیز شرحی از تجربیات خود در جنگ‌های غرب ایران را با عنوان جنگ مقدس، از بغداد تا ایران به قلم آورد.^{۲۱} علاوه بر این، به ترجمه‌هایی از سه زبان آلمانی، فرانسوی و انگلیسی دست زد. علاقه‌ی فراوان او به شعر، خاصه شعری با تعهد سیاسی، از دیرباز

* ایلات خمسه‌ی فارس عبارتند از: باصری، عرب، بهارلو، اینانلو و نفر. م.

آشکار بود^{۲۲} و اشعاری که برای ترجمه برگزید، مثلاً آثار آلفونس د لامارتین و رابیندرانات تاگور، نشانه‌ای از ناسیونالیسم رمانتیک اوست.* او به آموختن موسیقی اروپایی نیز روی آورد و نواختن پیانو را آموخت و برخی ترانه‌های ایرانی را به آلمانی ترجمه و نت‌نویسی کرد و به چاپ رساند. در عرصه‌ی سیاسی، محمدتقی‌خان با رادیکال‌های ایرانی به رهبری حسن تقی‌زاده، که گاهنامه‌ی کاوه را منتشر می‌کردند، پیوند داشت و برای این مجله مقالاتی می‌نوشت.

با تغییر اوضاع و احوال ایران که پیامد انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بخصوص تسلیم آلمان در اواخر سال ۱۹۱۸ بود، مهاجران سیاسی رفته‌رفته به ایران بازگشتند و پسیان نیز در سال ۱۲۹۸ شمسی به ایران بازگشت. در این ایام او بیش از بیست و هشت سال نداشت، اما افسری بود با تجربه‌ی دست‌زدن به کودتا در همدان و فعالیت نظامی در مقام فرمانده در غرب ایران و شهادت پسرعمو و برادرش در شیراز. پسیان بار دیگر به خدمت در ژاندارمری گمارده شد. در تابستان سال ۱۲۹۹ به درجه‌ی کلنل ترفیع یافت و بنابر حکم مقامات بالا عازم مشهد شد تا قوای ژاندارمری خراسان را به دست گیرد و در تجدیدسازمان آن بکوشد.^{۲۳}

تجدیدسازمان و گسترش ژاندارمری در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۹۷ و ۱۲۹۹ بخشی از برنامه‌ی نوسازی در کابینه‌ی وثوق‌الدوله بود که می‌خواست بعد از سال‌ها هرج و مرج و آشوب قدرت حکومت را در سراسر کشور برقرار کند. استقرار یک رژیمان (هنگ) در خراسان، یعنی ایالتی که ژاندارم‌ها قبلاً هیچ پایگاهی در آن نداشتند، و برگماردن کلنل پسیان به فرماندهی آن رژیمان، اقدامی بی‌سابقه و دلبرانه از جانب حکومت مرکزی بود.^{**} مشکلات موجود در راه تثبیت قدرت مرکز در خراسان فراوان و جدی بود. ایالت خراسان دورافتاده بود و ۹۰۰ کیلومتر جاده‌ی ابتدایی و خطرناک از دل کویر می‌گذشت، این ایالت را از تهران دور می‌کرد. وسعت جغرافیایی خراسان عظیم بود. طول متوسط آن ۸۰۰ کیلومتر و پهنای آن ۴۸۰ کیلومتر بود و اهمیت استراتژیک فراوان داشت، زیرا در شمال

* برخی از ترجمه‌های کلنل بدین قرار است: ژنوبو، تاریخچه‌ی یک کتیز، اثر لامارتین؛ حکایات کوچک برای اطفال (از فرانسه و انگلیسی)؛ سه سال شیمی در یک جلد، اثر ا. درانکور؛ بخشی از کتاب لغت آلمانی به فارسی؛ قسمتی از کتاب باغبان، اثر تاگور. رک، شرح حال کلنل محمدتقی‌خان پسیان به قلم چند نفر از دوستان و هواخواهان آن مرحوم، برلین، ۱۳۰۶ م.

** انتصاب کلنل به فرماندهی ژاندارمری خراسان در کابینه‌ی مشیرالدوله بود. م.

مجاور حکومت نوپای بلشویک روسیه بود و در شرق مرزی طولانی با افغانستان داشت و در جنوب نیز با بلوچستان هم‌مرز بود که در برابر هند انگلیس قرار داشت. تنها کانون شهری مهم در این ایالت شهر مشهد بود و روستاها و حومه‌ی شهرها زیر سلطه‌ی طوایف و عشایر قدرتمند و مسلح، از قبیل ترکمن‌ها و کردها در شمال شرقی و اقوام هزاره، تیموری و بلوچ در جنوب و جنوب شرقی، بود که حکومت مرکزی هیچ‌گاه اقتداری بر آن‌ها نداشته بود.

آنچه به مشهد اهمیت و اعتبار می‌بخشید وجود مرقد امام هشتم شیعیان، امام رضا [ع]، بود که مجموعه‌ای از نهادهای مذهبی بر گرد آن شکل گرفته بود و مالک موقوفات فراوان بود و تشکیلات مذهبی عظیمی را که غیرسیاسی اما اغلب محافظه‌کار بود، زیر حمایت خود داشت. علمای مشهد که عایداتشان وابسته به حکومت و آستان قدس بود، هیچ‌گونه دلبستگی به مشروطه‌خواهان نداشتند. در جریان جنبش تنباکو در ۱۲۷۰ شمسی که مشهورترین نمونه‌ی مخالفت علما با حکومت بود، مشهد خود را کنار کشید و از سوی دیگر رفتار علما در انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ چنان بود که کنسول انگلیس آنان را «مرتجع تا مغز استخوان» توصیف کرد. به‌راستی هم متنفذترین مجتهد آستان قدس در آن زمان اعلام کرد که در برابر مجلس تسلیم نمی‌شود و آماده است تا به [محمدعلی] شاه یاری رساند.^{۲۴}

نماینده‌ی حکومت مرکزی در خراسان والی ایالت بود و او حکمرانانی بر شهرهای کوچک‌تر برمی‌گماشت، اما این‌گونه انتصاب‌ها اغلب چیزی نبود مگر شناسایی رسمی رؤسای عشایر و افراد متنفذ محلی. ساختار اداری ایالت ابتدایی اما پیچیده بود و مرکب از قدرت‌های متعارض، متداخل و درهم‌تنیده که هم جنبه‌ی رسمی داشتند و هم مشروعیت عرفی. قدرت والی به کاردانی او در کنار آمدن با این متنفذین گوناگون و کاملاً مسلح بستگی داشت. دو شخصیت صاحب‌نفوذ در نواحی جنوبی و شمالی ایالت یکی شوکت‌الملک، حاکم بیرجند و قائنات، بود و دیگری سردار [معزز] بجنوردی. این دو مقامی موروثی و مستقل داشتند. شوکت‌الملک در مقام حاکم سیستان و قائنات قلمرو پهناوری در جنوب ایالت را زیر فرمان داشت و سردار بجنوردی در شمال شرقی خراسان مدعی حکمراندن بر عشایر کرد و ترکمن بود. به‌طور کلی، عشایر از هیچ مقامی جز رؤسای خود اطاعت نمی‌کردند، هرچند حکمرانان دولتی گاه به‌گاه می‌کوشیدند با

پرداخت پول همکاری آنان را جلب کنند. شهرهای کوچک و راه‌ها اغلب آماج غارت و چپاول این عشایر بود.

مشهد زمانی شاهد حضور شمار چشمگیری از اروپاییان بود، اما این جماعت چنان خصلتی نداشتند که الهام‌بخش اصلاحات باشند. بنابر قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلستان و روسیه، بخش عمده‌ای از خراسان، از جمله مشهد، در قلمرو نفوذ روسیه افتاده بود. روس‌ها برای تحکیم نفوذ خود، از جمله حضور نظامی در این ایالت، بسیار کوشیدند و در سال ۱۲۹۱ کار به آن‌جا کشید که قشون تزاری مشهد را تصرف کرد و بلافاصله با قساوت هرچه بیش‌تر هر نشانه‌ای از جنبش مشروطه‌طلبی را سرکوب کرد و در میان بهت و دهشت همگان مرقد امام رضا [ع] را به توپ بست و آن‌جا را اشغال کرد. قشون روس تا سال ۱۲۹۶، که زمان انحلال آن بود، در مشهد باقی ماند و در این تاریخ قوای هندی-انگلیسی به فرماندهی ژنرال مالسن* که برای دفاع از ایالت به سربازگیری از افراد محلی دست زده بود، جای آن را گرفت. این نیرو مرکب از چریک سوار کرد و نیروی چریک خراسان و سیستان بود و نقش مهمی در ارائه‌ی آموزش نظامی مدرن به بسیاری از افراد عشایر بازی کرد. جمعی دیگر از اروپاییان ساکن مشهد مقامات گوناگون بلژیکی مستخدم خزانه‌داری ایران بودند و نیز رئیس سوئدی نظمیه (پلیس)، مازور سیوبرگ، و جانشین او مازور برونی‌کوفسکی. علاوه بر این‌ها، سرکنسول بریتانیا و وابسته‌ی نظامی کنسولگری در مشهد اقامت داشتند. این وابسته‌ی نظامی مسئول گردآوری اطلاعات در کل آسیای مرکزی بود.

چنان‌که می‌بینیم، مشهد هیچ زمینه‌ی مساعدی برای رادیکالیسم سیاسی نداشت. این شهر از کانون‌های اصلی جنبش مشروطه نبود، هرچند که شعبه‌ای از حزب دموکرات در سال ۱۲۸۹ به همت محمدتقی بهار و حیدرخان عمواغلی در آن‌جا تشکیل شده بود. اگرچه خراسان نیز همچون آذربایجان مرزی طولانی با روسیه داشت و سیل مهاجرت کارگران ایرانی به ترکستان به‌راستی چشمگیر بود، نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک سوسیال‌دموکرات‌های روس در این‌جا بسیار ضعیف‌تر بود. اما در این میان جمعیتی از آذری‌ها و قفقازی‌های ساکن مشهد به گونه‌ای استثنایی پذیرای گرایش‌های سیاسی رادیکال بودند و همین عنصر

* British-Indian Malleison Mission؛ این قوا به نام فرمانده آن، ژنرال ویلفرید مالسن، خوانده می‌شد. م.

شالوده‌ی حمایت محلی از قیام پسیان را فراهم کرد. با همه‌ی این‌ها، جنبش مشروطه‌خواهی و اصلاح‌طلبی، هرچند با بنیه‌ای ضعیف، در مشهد حضور داشت و بهترین نماینده‌ی آن روزنامه‌ی بهار به مدیریت شیخ احمد بهار، یکی از چهره‌های سرشناس جنبش مشروطه، بود. این روزنامه خواستار اصلاحات ملی، پایان‌دادن به فساد و گماشتن والیانی شایسته‌تر برای ایالت و نیز پایان‌دادن به انقیاد ایران در دست بیگانگان بود.^{۲۵} در خراسان، برخلاف آذربایجان و به‌رغم وجود اقوام گوناگون، مسئله‌ی قومی نطفه‌نیسته بود و گرایش به خودمختاری به چشم نمی‌خورد. درست برعکس، روزنامه‌ی بهار در عین ستایش از برتری‌های ایالت، همواره بر نقش عظیم خراسان در تاریخ ایران تأکید می‌نهاد. به یک معنی می‌توان گفت که پسیان و جنبش او زاییده‌ی محیط مشهد نبود. ژاندارم‌های ناسیونالیست هرچند با نیروهای محلی رابطه‌ی متقابل داشتند، کم‌وبیش عاملی خارجی به شمار می‌آمدند و حاصل تحولات کلی‌تر ملی بودند و حضور ایشان در مشهد تصادفی و درواقع تحمیل‌شده از جانب تهران بود.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۹۷-۱۲۹۹ احساس ناامنی سیاسی به گونه‌ای فزاینده خراسان را فراگرفت. جنگ داخلی در آسیای مرکزی دامنگیر ایالات امپراتوری سابق روسیه شد و در غرب این منطقه نیز جنبش جنگلی‌ها در گیلان به‌شدت ادامه داشت و نقطه‌ی اوج آن اعلام جمهوری شوروی گیلان به سال ۱۲۹۹ بود. در همین سال تبریز به دست دموکرات‌ها به رهبری شیخ‌محمد خیابانی افتاد. انحلال قشون تزاری در خراسان که در پی انقلاب روسیه روی داد و خروج بریگاد قزاق ایران، عواملی را که مایه‌ی ثبات اما به لحاظ سیاسی ناگوار بودند از میان برداشت. از سوی دیگر، فعالیت‌های سربازان رادیکال روس مایه‌ی دلگرمی دموکرات‌های مشهد شد. حزب عدالت (کمونیست) در خراسان و خاصه در میان کارگران ایرانی ساکن ترکستان فعالیت می‌کرد.^{۲۶} در سراسر سال ۱۲۹۹، شایعه‌ی حمله‌ی افراد مسلح حزب عدالت به خراسان همواره داغ بود. در سال‌های ۱۲۹۸-۱۲۹۹، بلشویک‌ها که حکومت ایران را ابزاری در دست امپریالیسم انگلیس می‌دانستند، سخت با این حکومت دشمنی می‌ورزیدند و امیدوار بودند این حکومت سرنگون شود و جای خود را به حکومتی بدهد که با ایشان همدلی بیش‌تر داشته باشد. حکومت نوپای شوروی بخصوص از امضای قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس به خشم آمد و تا زمانی که به تأثیر مذاکرات

در کاهش نفوذ انگلستان یقین نکرده بود، تبلیغات ناسیونالیستی وسیعی، به‌ویژه در ضدیت با انگلیسی‌ها، به راه انداخت. ژاندارمری که دقیقاً به خاطر امنیت‌بخشیدن به ایالت، از جمله در طول مرز با شوروی، در خراسان مستقر شده بود، یکی از بخش‌های جامعه‌ی ایران بود که حزب عدالت آن را زمینه‌ای مناسب برای تبلیغات خود یافته بود و این تشکیلات را آماج تبلیغات مداوم خود کرده بود. از نمونه‌های بارز این تبلیغات یکی مقاله‌ی درج‌شده در بیرق عدالت، روزنامه‌ی حزب عدالت، در خرداد ۱۲۹۹ با عنوان «دعوت از ژاندارمری» ایران بود. این مقاله که سراسر به زبان آشنای ناسیونالیست‌ها نوشته شده بود، آکنده از ستایش‌های گرافه‌آمیز از میهن‌دوستی ژاندارم‌ها بود و سندی نیز در آن گنجانده شده بود که، بنا بر دعوی روزنامه، وصیت‌نامه‌ی سیاسی ماژور علی‌قلی پسیان، شهید قیام شیراز به سال ۱۲۹۵ و پسرعموی کلنل پسیان، بود و از قوای ژاندارم می‌خواست که ایران را از دست انگلیسی‌ها نجات بدهند.^{۲۷} مقاله‌ی دیگر این روزنامه که در یازدهم تیر منتشر شد، همان مضمون را پی می‌گرفت و از افسر میهن‌دوست، کلنل پسیان، نام می‌برد.^{۲۸} هرچند برآورد تأثیر این مقالات دشوار است، بی‌گمان شمار افراد ژاندارمی که در این دوره به قلمرو شوروی گریختند چندان بود که قوام‌السلطنه را نگران کند.^{۲۹} یکی دیگر از عوامل بی‌ثباتی شورش عشایر با حمایت کمونیست‌ها و شرارت‌های خداوردی، راهزن بدنام، بود که تنها در سال ۱۲۹۹ و آن هم بعد از چند رشته عملیات دشوار سرانجام سرکوب شد. خراسان نه‌تنها در بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی نظامی به سر می‌برد، بلکه مشکلات اقتصادی آن نیز روزبه‌روز بیش‌تر می‌شد. سیاست روسیه از یک قرن پیش توانسته بود رابطه‌ی اقتصادی خراسان و هند را بگسلد و از طریق آسیای مرکزی به روسیه پیوند دهد. اما قطع رابطه‌ی تجاری با آسیای مرکزی، به‌واسطه‌ی انقلاب روسیه، سخت به اقتصاد خراسان لطمه زده بود. کل ایالت دچار رکود اقتصادی شده و بیکاری و تنگدستی گریبان مردم را گرفته بود. در سال ۱۲۹۶، مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرا، قوام‌السلطنه را والی خراسان کرده بود. قوام خوب می‌دانست که تأمین امنیت در داخل ایالت و بسیج نیرو برای دفاع از آن ضرورت قطعی دارد. او در آغاز کار به ژاندارمری خوش‌بین بود و صادقانه در تشکیل رژیم ژاندارمری همکاری می‌کرد و اولین افسری که به ریاست این نیرو گماشته شد، شاهزاده ماژور محمدحسین میرزا جهانبانی، از خویشاوندان سببی نزدیک

او بود.* در این مرحله او اعتماد فراوان به ژاندارم‌ها داشت، بیش‌تر آنان را شخصاً می‌شناخت و افسران‌ش را خود او و رئیس‌الوزرا مخصوصاً برای خدمت در خراسان انتخاب کرده بودند.^{۳۰} سربازگیری برای رژیم ژاندارمی با شتاب و براساس روشی قدیمی و سهل‌الوصول، یعنی بونیچه** که روش معمول در قرن گذشته بود، به اجرا درآمد. روستاهایی با اندازه‌ی متوسط موظف بودند دو مرد و ۱۲۰ تومان به ازای هر مرد بدهند و بعضی خان‌ها و رؤسای طوایف همراه با نفرات و اطرافیان‌شان به خدمت پذیرفته می‌شدند، اما هیچ‌کس از درجه‌ی سلطان بالاتر نمی‌رفت.^{۳۱} این گام نخست بود برای درآوردن روستاها به محدوده‌ی اقتدار مشهد. قرار بر این بود که قشون نظام، که درواقع باقی‌مانده‌ی اصلاحات قشون قاجار در قرن سیزدهم بود و ظاهراً در مشهد بهتر از هر جای دیگر حفظ شده بود، و نیز نیروی نظمیه به فرماندهی مازور سیوبرگ سوئدی، قوای ژاندارمری را یاری کنند. در سال‌های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹، نیروهای ژاندارم و نظام گاه‌وبی‌گاه به یاری چریک‌های عشایر به عملیات نظامی علیه راهزنان و اشرار از جمله خداوردی و برخی از خان‌های نافرمان دست می‌زدند.^{۳۲}

اما در سراسر دوران والیگری قوام‌السلطنه، وضع مالی نیروهای نظامی قرین مشکلات دائمی بود. این تا حدی به علت کمبود منابع مالی در کل مملکت و در ایالت بود، اما علت عمده را باید در این واقعیت دید که پول موجود اغلب به سبب اختلاس و فساد مزمن حیف و میل می‌شد. هم ژاندارم‌ها و هم قوای نظام در این دوره پیوسته شکایت داشتند که مواجیشان پرداخت نشده و ناخرسندی خود را به شیوه‌هایی که در اواخر دوران قاجار جا افتاده بود آشکار می‌کردند. مثلاً در مهرماه ۱۲۹۹، قوام به شهر کوچک قوچان در شمال شرقی مشهد سفر کرد، اما به هنگام ترک این شهر به مخمصه افتاد، زیرا درست در دم آخر قوای ژاندارمری و نظام او را محاصره کردند و بر سر مواجب عقب‌افتاده‌ی خود هیاهویی به راه انداختند. قوام مبلغ چهار هزار تومان از بازرگانان شهر قرض کرد و تازه بعد از توزیع این پول میان آن قوا بود که توانست از قوچان بیرون برود. نیروهای ژاندارم قوچان درعین حال مازور جهانبانی را متهم کردند که مبلغ شش هزار تومان

موجب مردانش را اختلاس کرده است. وضع آن‌چنان وخیم شد که مقامات دولتی در مشهد ناچار شدند برای پرداخت مواجب پادگان شهر حواله‌هایی به افسران بدهند تا وجه آن را خودشان از افراد و روستاهای بدهکار به حکومت اخذ کنند.^{۳۳}

در پاییز سال ۱۲۹۹، هرج و مرج مالی به آن‌جا کشید که اختلافات شدیدی میان مسیو لئون دوبوای بلژیکی، پیشکار مالیه، و قوام پدید آمد. قوام عملاً تمامی عایدات ایالت را برای مخارج نیروهای نظامی در اختیار گرفته بود، اما از این مبلغ تنها وجوه ناچیزی به آن افراد رسیده بود. وضع زمانی وخیم‌تر شد که حکومت مرکزی بار دیگر به تلاش افتاد تا سهم خود را از عایدات ایالت دریافت کند. در مهر ۱۲۹۹، دوبوا حکمی از تهران دریافت کرد که به موجب آن می‌بایست نیمی از عایدات خراسان را به تهران ارسال کند و در نتیجه کشمکش میان پیشکار مالیه و قوام بالا گرفت. یک هفته بعد تهران به دوبوا حکم کرد که حساب‌های ژاندارمری و نیروی نظمیه را بررسی کند، اما قوام مانع حسابرسی شد. حالا دیگر رابطی میان قوام و دوبوا سخت به هم خورده بود. دوبوا بر این اعتقاد بود که قوام و دیگران نیمی از پولی را که او برای پرداخت به نیروهای نظامی تحویل ایشان داده به جیب خود ریخته‌اند و اعلام کرد که قادر به مهارکردن حرص و آز جناب والی نیست.^{۳۴}

در هنگامه‌ی این دعوا، در اواسط شهریور ۱۲۹۹، کلنل پسپان به مشهد آمد تا ریاست ژاندارمری ایالت را از مازور جهانبانی تحویل بگیرد. در این ایام نام پسپان در مقام فرمانده نظامی، که در مبارزات نیروهای ناسیونالیست در سال ۱۲۹۴ به کف آورده بود، و نیز در مقام افسری دلیر و لایق که شخصاً هم جدی و سختکوش و حتی متعصب و پاکدامن بود، بر سر زبان‌ها افتاده بود.^{۳۵} او که گروهی پانزده نفری از افسران همفکرش را برای یاری‌کردن در تقویت ژاندارمری از تهران آورده بود، به محض ورود به مشهد دست به اصلاح رژیم زد. پسپان برای تضمین پرداخت منظم مواجب افرادش به هر کار که می‌توانست دست زد، افراد ناکارآمد را اخراج کرد و به جای ایشان نفرات دیگری برگزید. اما اقداماتش در هر گام با موانعی روبه‌رو شد و کل فعالیتش به خطر افتاد، زیرا دست‌یافتن به همان حداقل بودجه‌ی تصویب‌شده نیز برای او محال بود. با فرارسیدن دی‌ماه ۱۲۹۹، او که تلاش چهارماهه‌ی خود را در مشهد شکست‌خورده می‌دید، پاک دلسرد شده

* شاهزاده محمدحسین میرزا، داماد معتمدالسلطنه، برادر قوام بود. م.

** روشی سنتی برای اخذ مالیات و سربازگیری. در این روش، واحد مالیاتی هر ده را براساس جریب زمین و ساعت آب آن تعیین می‌کردند. همین معیار در سربازگیری هم به کار می‌رفت. م. (به نقل از فرهنگ معین.)

روز سیزدهم فروردین، یعنی چند هفته بعد از استقرار حکومت جدید در تهران و بلافاصله بعد از خروج نیروهای هندی-انگلیسی مالسن از خراسان، کلنل پسیان زمام قدرت را در مشهد به دست گرفت. آن روز قوام، بنابر سنتی دیرین، به باغی خارج از شهر رفته بود. وقت غروب، زمانی که والی به شهر بازمی‌گشت، نیروهای مسلح ژاندارم اتومبیل او را جلو دروازه‌ی ارگ متوقف کردند و شخص کلنل به او خبر داد که بنابر حکم حکومت بازداشت می‌شود. چند روز بعد قوام را به تهران فرستادند و در آن‌جا به فرمان سید ضیاء محبوس شد. در همین روزها بسیاری از مقامات حکومتی ایالت خراسان، افسران نظام و نظمیه و مالکان و بازرگانان بازداشت و در مقر ژاندارمری زندانی شدند و این دقیقاً شبیه رفتاری بود که سید ضیاء در تهران پیش گرفته بود.

چنان‌که پیداست، کلنل پسیان خود زمان دست‌زدن به کودتا در مشهد را تعیین کرده بود، اما این عمل هماهنگ با دستورات دریافت‌شده از تهران بود. او نقشه‌ی عملیات را مخفیانه طرح کرده بود و چون دست به عمل زد، حکومت ایالتی و اجتماع محلی به‌راستی غافلگیر شدند. روز بعد از کودتا، چهاردهم فروردین، سید ضیاء که کلنل سخت ستایشش می‌کرد و تا آخر هم به او وفادار ماند، او را به مقام والی نظامی خراسان برگماشت.^{۴۴} پسیان در بیانییه‌ای که به مناسبت این انتصاب منتشر کرد، بر بی‌نیازی خود از این مقام تأکید نهاد و نیز بر میهن‌دوستی و علاقه به آزادی و پایان‌دادن به بی‌عدالتی و استبداد و نیاز به اصلاحات و یک حکومت مرکزی قدرتمند.^{۴۵} اما اگرچه پسیان از هواداران سرسخت حکومت جدید بود و به شخص رئیس‌الوزرا کاملاً اعتماد داشت، رئیس‌الوزرا در برابر او اعتماد متقابل نشان نمی‌داد. نورمن، وزیرمختار انگلیس در تهران، در تلگرافی به پریداکس، سرکنسول انگلیس در مشهد، نوشت که سید ضیاء «ممنون شما خواهد بود، اگر "افسر فرمانده ژاندارمری" را زیر نظر داشته باشید، چون اگرچه او را فردی صادق می‌داند، با توجه به جاه‌طلبی‌هایش نگران اقدامات آتی اوست».^{۴۶} این نشان می‌دهد که توان بالقوه‌ی پسیان برای بدل‌شدن به قهرمان ملی از همان زمان تهران را نگران کرده بود.

روز پانزدهم فروردین در مشهد حکومت نظامی اعلام شد^{۴۷} و ژاندارمری و نظام (ارتش) و نظمیه (پلیس) به طور مشترک مسئول اجرای این حکم شدند. این سه نیرو پیش از آن نیز یکدل و یک جهت با هم همکاری می‌کردند. اگرچه قشون

نظام و نیروی نظمیه بر قوای ژاندارم، که در آن زمان فقط دوپست نفر در مشهد بود، برتری کمی داشتند، در برابر کودتای پسیان مقاومتی نشان ندادند. نه افسران و نه سربازان هیچ‌یک دل خوشی از حکومت سابق نداشتند؛ بگذریم از این‌که هرگونه مقاومت در برابر پسیان از همان روز اول با بازداشت بسیاری از افسران ارشد فرمانده ارتش و نظمیه منتفی شده بود. ریاست قشون ایالت، سالار مظفر، از نخستین کسانی بود که همراه با افسر ارشد ایرانی فرمانده نظمیه‌ی مشهد، مأژور عبدالله‌خان تبریزی، بازداشت شده بود.

کلنل پسیان بلافاصله بعد از کودتای خود برنامه‌ی گسترش ژاندارمری و اصلاح تشکیلات نظامی ایالت را آغاز کرد. او هماهنگ با سیاست حکومت مرکزی، قوای نظام محلی را در ژاندارمری ادغام کرد. موجب سه ماهه‌ی نفرت این نیرو پرداخت شد، کل نفرت به پنج گروهان صد نفری تقسیم شدند و اوئیفورم ژاندارمری پوشیدند. پسیان بخصوص مشتاق عملی‌کردن این مرحله بود، زیرا به افسران نظام اعتماد نداشت. حقانیت پسیان را واقع‌ای در نوزدهم فروردین به اثبات رساند. در این روز معلوم شد که عناصری از قشون نظام به رهبری سالارامجد، فرمانده قسمت پیاده، نقشه‌ای ریخته بودند تا قوام را از حبس درآوردند و حکومت جدید را سرنگون کنند. سالارامجد و همدستانش بازداشت شدند و افسری از ژاندارمری، سلطان اسماعیل‌خان بهادر، به فرماندهی قوای ژاندارم مشهد و واحدهای تجدید سازمان‌شده‌ی قشون منصوب شد. پسیان برای اطمینان‌دادن به نفرت نظام مراسم رژه‌ای برگزار کرد و در این مراسم علت بازداشت افسران فرمانده قشون را اعلام کرد و قول داد کمیسونی برای رسیدگی به اتهام این افسران تشکیل شود.^{۴۸}

در ماه‌های فروردین و اردیبهشت، سربازگیری برای ژاندارمری با حرارت و جدیت تمام، هرچند کم و بیش شتاب‌زده و سهل‌انگارانه، پیش می‌رفت و خدمت در این نیرو داوطلب فراوان داشت.^{۴۹} تنها در شهر کوچکی مثل قوچان ۲۵۰ نفر ثبت نام کردند و به مشهد اعزام شدند. در اواسط اردیبهشت، شمار نفرت ژاندارم به ۱۰۲۵ نفر رسید و پسیان امیدوار بود در نهایت به ۳۶۰۰ نفر برسد. گذشته از ثبت نام مستقیم، پسیان به طوایف بربری، تیموری و هزاره چشم دوخته بود، زیرا این طوایف از دیرباز، بنابر سهمیه‌ای که مقرر شده بود، نفرتی برای خدمت در قشون اعزام می‌کردند. او بخصوص به طایفه‌ی بربری امید بسته بود و از رؤسای

این طایفه هزار نفر طلب کرده بود، درحالی که از طایفه‌ی تیموری و هزاره هریک سیصد سوار خواسته بود.^{۵۰} نفرات اعزامی طوایف همچون گذشته مجاز بودند افسرانی از طایفه‌ی خود داشته باشند.

در اواخر اردیبهشت، گروه افسران ژاندارمری مشهد با ورود تعدادی افسر برای تشکیل ستاد آموزشی تقویت شد. در اوایل خرداد، مدرسه‌ی ژاندارمری تأسیس شد که افسران و درجه‌داران و نیز نفرات جدید در کلاس‌های آن آموزش می‌دیدند. نفرات فزاینده‌ی ژاندارمری را در اردوگاهی خارج از شهر، که بعد از خروج نیروهای هندی-انگلیسی خالی مانده بود، جای دادند. سلاح عمده‌ی این نفرات تفنگ لی متفورد* با لوله‌ی بلند و سرنیزه‌ی کوتاه بود که یا اهدایی انگلیس بود یا به مرور زمان از آن دولت خریده بودند. نیروهای هندی-انگلیسی (مالسن) نیز هزار قبضه تفنگ و هزار جعبه فشنگ سلاح‌های سبک به ژاندارمری داده بودند. چهار قبضه توپ انگلیسی لوئیس نیز در اختیار ژاندارمری بود. تجهیزات توپخانه عبارت بود از دو توپ صحرایی اشنایدر، دو توپ کوهستانی اتریشی و دو توپ کوهستانی دیگر که از توپخانه‌ی کشمیر (انگلیس) خریده بودند.

کلنل پسیان برای دست‌زدن به اصلاحات همه‌جانبه در قشون چند کمیسیون نظامی با وظایف مختلف در مشهد تشکیل داد؛ تجدیدنظر در حساب‌های قشون، اجرای عدالت در مواردی که در صلاحیت حکومت نظامی است، بررسی سلاح‌ها و تجهیزات و ذخایر توپخانه، از جمله سلاح‌هایی که از انگلیسی‌ها خریده بودند، و از این قبیل. اما ظاهراً فعالیت این کمیسیون‌ها به سبب بی‌تجربگی افسران عضو با موانعی روبه‌رو شد. رعایت انضباط در میان تشکیلات نظامی و شبه‌نظامی در شهر بسیار خوب بود^{۵۱} و ژاندارمری با همه‌ی فعالیتی که در مشهد داشت، همچنان به وظیفه‌ی خود در حفظ امنیت راه‌ها و سرکوب شرارت‌های عشایر ادامه می‌داد. در سراسر راه تهران پست‌های نگهبانی مستقر شد و در اوایل خردادماه دویست ژاندارم برای رفع غائله‌ی سالارخان بلوچ از مشهد عازم تربت حیدریه شدند. در اوایل اردیبهشت، روحیه‌ی گروه افسران به سبب ترفیع درجه، به منظور قدردانی از خدمات ایشان در زمان کودتا، تقویت شد. دو تن از نزدیک‌ترین هواداران کلنل پسیان، یعنی سلطان اسماعیل‌خان بهادر و سلطان

محمودخان نوذری، درجه‌ی ماژور گرفتند و رده‌های پایین‌تر نیز به ترفیع درجه نائل شدند.^{۵۲}

پسیان در روزهای بعد از کودتا به اقداماتی برای تحکیم اقتدار خود در نواحی پیرامونی نیز دست زده بود. حکمرانان شهرهای مهم مثل قوچان، تربت حیدریه و نیشابور بازداشت و به مشهد اعزام شده بودند و افسران ژاندارم موقتاً جای آن‌ها را گرفته و حکومت نظامی برقرار کرده بودند. در سایر شهرها حکمرانان اسمی گمارده شده یا مقامات موجود در کار خود ابقا شده بودند، اما در هر دو حال اداره‌ی شهرها عملاً در دست افسران ژاندارم بود.

بازداشت مالکانی که بدهی مالیاتی داشتند از همان روز کودتا آغاز شده بود و تا مدتی بعد ادامه داشت، هرچند که برخی از بازداشت‌شدگان به قید التزام آزاد شده بودند. کلنل این نکته را روشن کرده بود که پرداخت مالیات‌های معوقه باید با شدت هرچه تمام‌تر پیگیری شود و رشوه هم گاهی از کار بازداشت‌شدگان نمی‌گشاید. دویو از بازداشت قوام و سایر مالکان فوق‌العاده مسرور شده بود و حالا برای اخذ پول از ایشان حکم پشت حکم صادر می‌کرد. او مالیات پرداخت‌نشده‌ی قوام را تا ۱۵۰,۰۰۰ تومان برآورد می‌کرد، با این توضیح که این مبلغ شامل مالیات بر دارایی‌های او در رشت و تهران نمی‌شود و تهدید کرد که سلامی*، ملک متعلق به قوام، را مصادره خواهد کرد. به‌راستی هم ظرف چند هفته کل احشام و محصولات این ملک به دست مقامات مشهد مصادره شد.

در روزهای نخست بعد از کودتا، دویو با همکاری کلنل پسیان یک کمیسیون مالی برای بررسی و برآورد دعاوی مالیاتی تشکیل داده بود. از پنج عضو این کمیسیون چهار تن نظامی بودند^{۵۳} و آن یک عضو غیرنظامی هم عالم‌الدوله، محاسب مالیات در مشهد و از نزدیک‌ترین و تندروترین هواداران پسیان، بود.^{۵۴} کمیسیون مالیات در سراسر فروردین و اردیبهشت تشکیل می‌شد و دویو پنج بازرس اضافی نیز برای محاسبه‌ی مالیات ایالت به کار گماشت. زمانی که دویو با شورش و شوق محاسبه‌ی مالیات‌های معوقه را در محدوده‌ی ده سال گذشته پی می‌گرفت،^{۵۵} کلنل نیز به گردآوری مدارکی در اثبات رشوه‌گیری و سایر اخاذی‌های غیرقانونی والی سابق و اطرافیانش مشغول شد. معلوم شد که بدهی چند تن از

* سلامی روستای سرسبز و خرمی است در میانه‌ی راه تربت حیدریه به خواف. م.

* Lee Metford

مالکان و بازرگانان معادل با بدهی قوام است و کمیسیون مالیّه بسیاری از موارد فساد و اختلاس مقامات سابق ایالتی را آشکار کرد و در این میان قوام و منشی او در صف اول جای گرفتند. از این گذشته، کمیسیون در بررسی حساب‌های سالار مظفر، رئیس سابق قشون نظام، کشف کرد که تنها در طول سه ماه گذشته مبلغ کلانی معادل ده هزار تومان حیف و میل شده است. در پی این ماجرا، کمیسیون حکم به بررسی حساب‌های تشکیلات نظام در سال گذشته داد و معلوم شد شخص سالار مظفر مبلغ کلانی بدهکار است. او بلافاصله بدهی خود را پرداخت کرد.

یکی دیگر از اقدامات اولیه کلنل اصلاح تشکیلات اداری آستان قدس بود که مقروض شدن آن جنجال فراوان در میان مردم افکنده بود.^{۵۶} در اواسط فروردین ماه، او با نظرخواهی از متولی‌باشی، ظهیرالاسلام^{۵۷}، که از متحدان سرسختش بود، به فکر نخستین اقدامات برضد کسانی افتاد که با بهره‌گیری از قوانین موقوفات بخش بزرگی از عایدات آستان قدس را به جیب می‌زدند. اگرچه برخی از مقامات مهم آستان قدس بلافاصله بعد از کودتا بازداشت شده بودند، بازداشت ایشان چندان طولی نکشیده بود و با عزیمت مهم‌ترین مجتهد مشهد، محمد نجفی خراسانی مشهور به آقازاده، برای زیارت مکه، کانون احتمالی مخالفت علما از میان رفته بود. البته برخی از افراد روحانی از وضع ناخرسند بودند و از این شکوه داشتند که حکومت جدید با مطالبه‌ی مالیات از آستان قدس به این نهاد توهین کرده، اما با خروج آقازاده از مشهد و اتحاد متولی‌باشی با پسیان، در این مرحله هیچ مخالفت مذهبی جدی در برابر کلنل وجود نداشت. در واقع مجتهدین مشهد با محافظه‌کاری دیرین خود اعلام کرده بودند در تحولات اخیر دخالتی ندارند و نسبت به آن بی‌طرف می‌مانند. آنان می‌گفتند تحولات اخیر به صلاح مملکت و در دفاع از قوانین شرع بوده و رهبران مذهبی وظیفه دارند از حکومت فعلی در ایالت و در کل مملکت حمایت کنند.^{۵۸}

اما کلنل پسیان حالا دیگر به چیزی کم‌تر از تغییرات بنیانی در تشکیلات اداری آستان قدس رضایت نمی‌داد و بر آن بود که عایدات آن را به طور کامل به مصارف مناسب نظیر تعلیم و تربیت و امور خیریه و نگهداری و مرمت بناهای آستان قدس و نظایر آن برساند و راه بر منافع شخصی افراد ببندد. صبح روز هفدهم اردیبهشت، پسیان به موجب حکم سید ضیاء، رئیس‌الوزرا، همه‌ی مقامات

بالای آستان قدس به استثنای متولی‌باشی را بازداشت کرد. این افراد را در خانه‌ی خودشان بازداشت کردند و در این کار صد ژاندارم و سی نفر از نیروی نظمیه، که جملگی داوطلب بودند، شرکت داشتند. در مجموع بیست و یک نفر، از جمله چهار نفر از پنج سرکشیک آستان قدس، بازداشت شدند و اتهام جملگی حیف و میل مستمر عایدات آستانه اعلام شد. دسته‌های کوچکی از ژاندارم‌ها مأمور نگهداری از دروازه‌های متعدد آستانه شدند و همه‌ی خدّام و کشیک‌ها^{۵۹} را بیرون راندند و اشیای قیمتی این نهاد را شخص کلنل مهر و موم کرد. آن‌گاه کلنل اعلام کرد که بررسی همه‌جانبه‌ای از امور آستان قدس به عمل خواهد آورد، در هرجا که میسر باشد صرفه‌جویی‌هایی اعمال خواهد شد و شمار کسانی که از آستان قدس حقوق و بازنشستگی می‌گیرند تا حد معقولی کاهش خواهد یافت. سید ضیاء در فرمانی همه‌ی انتصابات و ترتیبات سابق آستان قدس را بی‌اعتبار اعلام کرده و خواستار اجرای تنظیمات جدید شده بود. پسیان در اجرای این فرمان چهار کمیته برای بررسی امور آستان قدس تشکیل داد. این کمیته‌ها مأمور بودند امور مالی آستانه، امور کارکنان آن، املاک و ابنیه و نیز اموال منقول آن را بررسی کنند. پسیان خود بر کار دو کمیته‌ی دوم و سوم نظارت می‌کرد و در اواخر اردیبهشت اعلام کرد که تصمیم دارد موجب‌بگیران آستانه را از ۱۲۰۰ نفر به ۹۵ نفر کاهش دهد. اگرچه مقامات بازداشت‌شده‌ی آستان قدس سخت از انفصال از قدرت آزده بودند و غرامت مالی طلب می‌کردند،^{۶۰} نارضایتی ایشان هیچ حرکت عمومی در مشهد پدید نیاورد. اما این گروه مخفیانه به موجی از ناآرامی‌ها در میان محافل روحانی دامن زدند^{۶۱} و از آن زمان بسیاری از کارکنان مذهبی و اداری آستان قدس کینه‌ی پسیان و حکومت او را به دل گرفتند.

در واقع این اقدام پسیان نخستین گام برای اعمال نظارت حکومت بر موقوفات در ایران بود. در طول پنجاه سال قبل از آن و بخصوص بعد از انقلاب مشروطه، اداره‌ی موقوفات در ایران بیش از پیش آلوده‌ی فساد شده بود و حرکتی برای اصلاح این وضع در جامعه پدید آمده بود. اما در نظر رادیکال‌های سکولار دوران انقلاب مشروطه، صرف اطمینان‌یافتن از این‌که عایدات اموال وقف در امور مورد نظر واقف یعنی تعلیم و تربیت و امور خیریه مصرف خواهد شد، کافی نبود. آنچه ضرورت داشت محدودکردن استقلال سیاسی و اقتصادی و قدرت علما، خاصه عناصر مرتجع در میان ایشان، بود. مثلاً جنگلی‌ها مصادره‌ی همه‌ی

موقوفات مذهبی و مصرف عایدات آن را در جهت رفاه عمومی در برنامه‌ی خود^{۶۲} گنجانده بودند.^{۶۳} اعمال نظارت حکومت بر موقوفات بخشی اساسی از برنامه‌ی اصلاحات عثمانی بود و ابزاری توانمند برای کاستن از ارج و اعتبار علما در امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت و حکومت‌های تجدیدطلب قرن بیستم در خاورمیانه، از جمله حکومت رضاشاه، همین راه را ادامه دادند. اقدامات پسیان را، اگرچه ناکام ماند، باید از نخستین نمونه‌های بارز این تلاش به شمار آوریم.

در ماه‌های فروردین و اردیبهشت نیز پسیان به برخی از اصلاحات جزئی در دستگاه اداری ایالت دست زد و برای تحکیم رژیم جدید گام‌هایی برداشت. او کارکنان معتاد به تریاک را از ادارات اخراج کرد و طبابت کسانی را که مدرک معتبر نداشتند غیرمجاز اعلام کرد. در عین حال فرمانی برای تحویل سلاح‌های افراد غیرنظامی به ژاندارمری صادر کرد و برای پیداکردن اسلحه دست به تفتیش خانه‌ها زد. او به دو روزنامه‌ی محلی، شرق ایران و مهر منیر، کمک مالی رساند تا از حکومت سید ضیاء حمایت کنند. همچنین اقداماتی برای رفاه حال مستمندان شهر در پیش گرفت، از جمله کاهش قیمت نان و گوشت.

در همین احوال، اداره‌ی مالیه به بررسی حساب‌های بلدی (شهرداری) مشغول شد و برای اعمال نظام مالیاتی کاراتر به شمارش و ثبت خانه‌های شهر دست زد. در اواخر اردیبهشت، دوبوا فهرستی از مالیات‌های تعیین شده در تهران را منتشر کرد که شامل مالیات بر مسکن، وسایل نقلیه، حیوانات بارکش، فرآورده‌های روستایی و کالاهای تجاری می‌شد. بیش‌تر این مالیات‌ها در مقیاسی کوچک‌تر در گذشته نیز اخذ می‌شد، اما از آن به بعد مسئولیت آن برعهده‌ی اداره‌ی مالیه‌ی ایالت قرار گرفت. جمع مالیات دریافتی از سوی اداره‌ی مالیه که به‌تازگی تجدیدسازمان یافته بود و جدیتی بی‌سابقه از خود نشان می‌داد، در جهشی ناگهانی به چهارصد تومان رسید و این ده برابر مبلغی بود که بلدی در سال‌های گذشته گرد می‌آورد. تعیین مالیات‌های جدید از جانب تهران و جدیت مأموران در گردآوری آن، مایه‌ی آزرده‌گی عمومی، خاصه اقشار مرفه، شد و در روستاها نیز تمایلی به قطع رابطه با مشهد به چشم می‌خورد.^{۶۴}

کلنل پسیان تا زمانی که سید ضیاء رئیس‌الوزرا بود رابطه‌ی خوبی با حکومت مرکزی داشت و هماهنگ با آن عمل می‌کرد، اما سقوط سید ضیاء رژیم ژاندارم مشهد را دچار بحران کرد. در چشم ناسیونالیست‌های رادیکال خروج

سید ضیاء از مملکت نتیجه‌ی کودتای رضاخان در درون حکومت نبود، بلکه از ضدکودتای سرآمدان سنتی^{۶۵} خبر می‌داد، خاصه از آن روی که بلافاصله بعد از این رویداد زندانیان سیاسی، از جمله قوام‌السلطنه، که به دستور سید ضیاء بازداشت شده بودند، آزاد شدند. این روند عادی‌سازی تصنعی هم از نظر حامیان کودتا و هم در چشم مخالفان آن گامی دیگر در جهت تحکیم دورانی جدید، که کودتای سوم اسفند آغاز کرده بود، محسوب نمی‌شد، بلکه به معنای بازگشت به اوضاع قبل از کودتا بود.^{۶۶} در واقع همین ضدکودتا بود که پسیان حاضر به پذیرش آن نبود و او را بر آن داشت که از پایگاه خود در مشهد به دفاع از برنامه‌ی اصلاحات همه‌جانبه‌ای برخیزد که سید ضیاء زمانی کوتاه مهم‌ترین نماینده‌ی آن شده بود.

سقوط سید ضیاء پیامد اتحاد رضاخان و عناصر گوناگونی از سرآمدان سنتی بود. شاه نگران تخت و تاج خود بود و از کاهش بودجه‌ی دربار به خشم آمده بود، اشراف در هراس از حبس و مواجهه با مطالبات مالیاتی بودند، بسیاری از مقامات برکنار شده بودند یا از مواجیشان کاسته شده بود و علما از منابع گوناگون عایدات خود محروم مانده بودند. مردم تهران به طور کلی و خاصه تجار از مالیات‌های جدید ناخرسند بودند. برانداختن سید ضیاء ناگهانی بود و چنان به سرعت عملی شد که مجالی برای مقاومت باقی نگذاشت. در این میان، ژاندارمری که سید ضیاء آن را نیروی تعادل‌بخشی در برابر رضاخان و قزاق‌های او^{۶۷} می‌دانست، کاملاً غافلگیر شد، هرچند چنان‌که پیداست، سید ضیاء کوشیده بود از ژاندارمری حومه‌ی تهران برای دفاع از جایگاه خود استفاده کند.^{۶۸} زمانی که خبر توطئه برضد سید ضیاء به مشهد رسید، او دیگر راهی تبعید شده بود.

خبر سقوط سید ضیاء در خراسان همان اقشاری را شادمان کرد که در تهران به مخالفت با او برخاسته بودند. مالکان و رؤسای طوایفی که بدهی‌هایی به اداره‌ی مالیه داشتند، طبعاً خوشحال بودند، هرچند دوبوا تا آن زمان به سران بدهکاران متمرّد در طوایف نرفته بود. افراد ذی‌نفع در آستان قدس و نیز تجار آزاد شدند و این آزادشدگان امیدوار بودند مالیات‌های جدید تعدیل شود. اما ژاندارمری از پیامد تغییر حکومت در تهران نگران بود. به‌راستی هم دشمنی توانگران با ژاندارمری، که از نظر ایشان «تجسم عینی پول‌هایی بود که از کیسه‌شان رفته بود»، اکنون کاملاً علنی شده بود.^{۶۹}

روز چهارم خرداد، پسیان تلگرافی از شاه دریافت کرد که به او خبر می‌داد سید ضیاء از مقام خود برکنار شده، اما او می‌بایست مثل گذشته به کار خود ادامه دهد و نظم را در خراسان حفظ کند. دو روز بعد کلنل تلگرافی خطاب به رضاخان، که از نظر او عامل تعیین‌کننده در تهران بود، فرستاد و ضمن تبریک آرزو کرد کارهای مفیدی که به دست او و قزاقان آغاز شده بود با موفقیت به انجام برسد.^{۷۰} شایعاتی در مشهد پیچیده بود که قوام‌السلطنه در کابینه‌ی جدید حضور خواهد داشت و روز هشتم خرداد تلگراف‌های ناگواری از تهران رسید که از اموال منقول او سراغ می‌گرفت. سپس، روز نهم مرداد ابلاغیه‌ی تلگرافی از شاه خطاب به والیان و حکمرانان ایالات و شهرها دریافت شد که از انتصاب قوام‌السلطنه به ریاست وزرا خبر می‌داد. صبح روز بعد، بخشنامه‌ای از تهران دریافت شد که نجدالسلطنه، از سرشناسان ایالت، را به والیگری خراسان منصوب می‌کرد و به او فرمان می‌داد زندانیان را به استثنای یاغیان و راهزنان از محبس آزاد کند. اما نجدالسلطنه که فردی سالخورده و بسیار محتاط بود، تمایلی به این مقام نداشت و از تهران خواست که او را با توجه به کهولت سن از خدمت معاف بدارند و پیشنهاد کرد که کلنل پسیان به طور موقت در مقام خود باقی بماند.

در این مرحله بود که کلنل به فکر مخالفت با تهران افتاد. او تلگرافخانه را تحت سانسور قرار داد و برخی افراد را که احتمال می‌داد با حکومت مرکزی همکاری کنند و بخصوص کسانی را که احتمال می‌داد به والیگری منصوب شوند بازداشت کرد. نجدالسلطنه نیز از آن جمله بود. آن‌گاه کلنل تلگرافی به فرماندهان ژاندارمری شهرهای خراسان از جمله قوچان، تربت حیدریه و نیشابور فرستاد و از ایشان خواست در صورت تمایل حمایت خود را از او اعلام کنند و کمی بعد پاسخ مثبت آن فرماندهان را دریافت کرد.

پسیان بی‌تردید از خبر انتصاب قوام‌السلطنه به ریاست وزرا برآشفته و پریشان شده بود. او یقین داشت که یگانه انگیزه‌ی رئیس‌الوزرا در پذیرفتن این مقام انتقام‌گرفتن از شخص اوست و خودش هم در عین نفرت بی‌حد از قوام از خدعه و خیانت او در هراس بود.^{۷۱} ظاهراً دو راه پیش پای خود می‌دید: یکی مقاومت در برابر تهران و دیگر ترک خراسان و رفتن به اروپا. البته این دعوی را هم به زبان آورده بود که با دویست ژاندارم حکومت قوام را در مشهد ساقط کرده و حالا با چهارهزار نفری که زیر فرمان دارد می‌تواند ظرف سه ماه تهران را بگیرد.

کلنل تأکید کرده بود که وضع ایران تحت حکومت قوام چنان خواهد شد که بدتر از آن در تصور نمی‌آید. ظاهراً او اطمینان داشت که سید ضیاء به‌زودی بازمی‌گردد و قدرت را به دست می‌گیرد.

در همان روز دهم خرداد، کلنل پسیان چند ساعت تلگرافخانه را اشغال کرد و از طریق تلگراف حضوری با فرمانده سوئدی ژاندارمری، کلنل گلرپ، و با مقامات مختلف ایرانی از جمله وزیر دربار مذاکره کرد. وزیر دربار و گلرپ هر دو به پسیان توصیه کردند از مقام والیگری کناره گیرند، اما در مقام فرمانده نظامی باقی بماند. اما کلنل آن‌قدر به قوام بدبین بود که با این تضمین‌ها راضی نشد و اصرار کرد که پیامی از شخص شاه دریافت کند. در همین احوال، همه‌ی قوای ژاندارم را در اردوگاه‌های اطراف مشهد گرد آورد.

روز بعد کلنل برای جلب حمایت نظامیان و عناصر غیرنظامی از موضع خود اقدام کرد. آن روز صبح او برای دو گروه از افسران، نخست پنجاه افسر ژاندارم در اردوگاهشان و سپس برای سی نفر از افراد نظمیه، از جمله رئیس سوئدی این افراد، مائور برونیکوفسکی، در شهر سخنرانی کرد. او به هر دو گروه اطلاع داد که شرط‌های خود را به تهران اعلام کرده و اگر شاه این شرط‌ها را قبول کند، او بعد از ارائه‌ی گزارش کاملی از اقدامات دوران والیگری خود بی‌سرو صدا عازم اروپا خواهد شد. اما اگر چنین نشود، از افسران توقع دارد او را در مقاومت در برابر تهران حمایت کنند. چنین پیداست که پاسخ افسران به او بسیار گرم و همدردانه بوده. مثلاً برونیکوفسکی تأیید کرده که افسران نظمیه نیز سخت تحت تأثیر قرار گرفتند و آماده‌ی حمایت از کلنل شدند. غروب همان روز، کلنل جمعی از افراد صاحب‌نفوذ مشهد را به جلسه‌ای دعوت کرد. او در برابر این جمع از خدمات خود و خاندانش سخن گفت و به افسران شهید این خاندان در زمان جنگ اشاره کرد. آن‌گاه متن تمام مکاتبات با تهران را قرائت کرد و افزود که هنوز منتظر پاسخ شاه به شرط‌های خویش است. او اعلام کرد که وظیفه دارد از زیردستان خود حفاظت کند و باز تکرار کرد که اگر با شرط‌های او موافقت نشود، تا پای جان مقاومت خواهد کرد. این بار نیز شنوندگان به تأیید کلنل برخاستند، گروهی از آن روی که صادقانه ستایشگر او بودند و گروهی دیگر از ترس مخالفت با قدرتی که شهر را زیر فرمان خود داشت. آن جمع شش نفر را از میان خود برگزید تا تلگرافی به شاه مخابره کنند و از او بخواهند تا رسیدن والی جدید کلنل پسیان در مقام خود